

بر پایه اشاره‌های ضمنی فردوسی دانسته شده‌است که او دهقان و دهقان‌زاده بود. دهقان در روزگار فردوسی و در شاهنامه او به معنی ایرانی‌تبار و نیز به معنی مالک روستا یا رئیس شهر بوده‌است. درباره دوران کودکی و جوانی او نه خود شاعر سخنی گفته و نه در بن‌مایه‌های کهن جز افسانه و خیال‌بافی چیزی به چشم می‌خورد. با این حال از دقت در ساختار زبانی و بافت تاریخی - فرهنگی شاهنامه، می‌توان دریافت که او در دوران پرورش و بالندگی خویش از راه مطالعه و ژرف‌نگری در سروده‌ها و نوشتارهای پیشینیان خویش سرمایه کلانی اندوخته که بعدها دست‌مایه او در سرایش شاهنامه شده‌است. هم‌چنین از شاهنامه این گونه برداشت کرده‌اند که فردوسی با زبان عربی و دیوان‌های شاعران عرب و نیز با زبان پهلوی آشنا بوده‌است.

آغاز زندگی فردوسی هم‌زمان با گونه‌ای جنبش نوزایش در میان ایرانیان بود که از سده سوم هجری آغاز شده و دنباله و اوج آن به سده چهارم رسید و گرانیگاه آن خراسان و سرزمین‌های فرارود بود. در درازنای همین دو سده شمار چشمگیری از سرایندگان و نویسندگان پدید آمدند و با آفرینش ادبی خود زبان پارسی دری را که توانسته بود در برابر زبان عربی پایدار بماند، توانی روزافزون بخشیدند و به صورت زبان ادبی و فرهنگی درآوردند. فردوسی از همان روزگار کودکی بیننده کوشش‌های مردم پیرامونش برای پاسداری ارزش‌های دیرینه بود و خود نیز در چنان زمانه و زمینه‌ای پا به پای بالندگی جسمی به فرهیختگی رسید و رهرو سخت‌گام همان راه شد.

کودکی و جوانی فردوسی در زمان سامانیان سپری شد. شاهان سامانی از دوستداران ادب فارسی بودند. آغاز سرودن شاهنامه را بر پایه شاهنامه ابومنصوری از زمان سی سالگی فردوسی می‌دانند اما با درنگریستن به توانایی فردوسی می‌توان چنین برداشت کرد که وی در جوانی نیز به سرایندگی می‌پرداخته‌است و چه بسا سرودن بخش‌هایی از شاهنامه را در همان زمان و بر پایه داستان‌های کهنی که در داستان‌های گفتاری مردم جای داشته‌اند، آغاز کرده‌است. این گمانه می‌تواند یکی از سببهای ناهمگونی‌های زیاد ویرایش‌های دستنویس شاهنامه باشد. به این سان که ویرایش‌های کهن‌تری از این داستان‌های پراکنده دست‌مایه نسخه‌برداران شده باشد. از میان داستان‌هایی که گمان می‌رود در زمان جوانی وی گفته شده باشد می‌توان داستان‌های بیژن و منیژه، رستم و اسفندیار، رستم و سهراب، داستان اکوان دیو و داستان سیاوش را نام برد.

فردوسی پس از آگاهی یافتن از مرگ دقیقی توسی و نیمه‌کاره ماندن گشتاسپ‌نامه سروده او (که به زمانه زرتشت می‌پردازد)، به نگاشته شدن شاهنامه ابومنصوری که به نثر بوده و بن‌مایه دقیقی توسی در سرودن گشتاسپ‌نامه بوده‌است پی برد و به دنبال آن به بخارا، پایتخت سامانیان («تخت شاه جهان») رفت تا آن را بیابد و بازمانده آن را به شعر در آورد. فردوسی در این سفر «شاهنامه ابومنصوری» را نیافت اما در بازگشت به توس، امیرک منصور، که از دوستان فردوسی بوده‌است و «شاهنامه ابومنصوری» به دستور پدرش ابومنصور محمد بن عبدالرزاق یکپارچه و نوشته شده بود، نسخه‌ای از آن را در اختیار فردوسی نهاد.